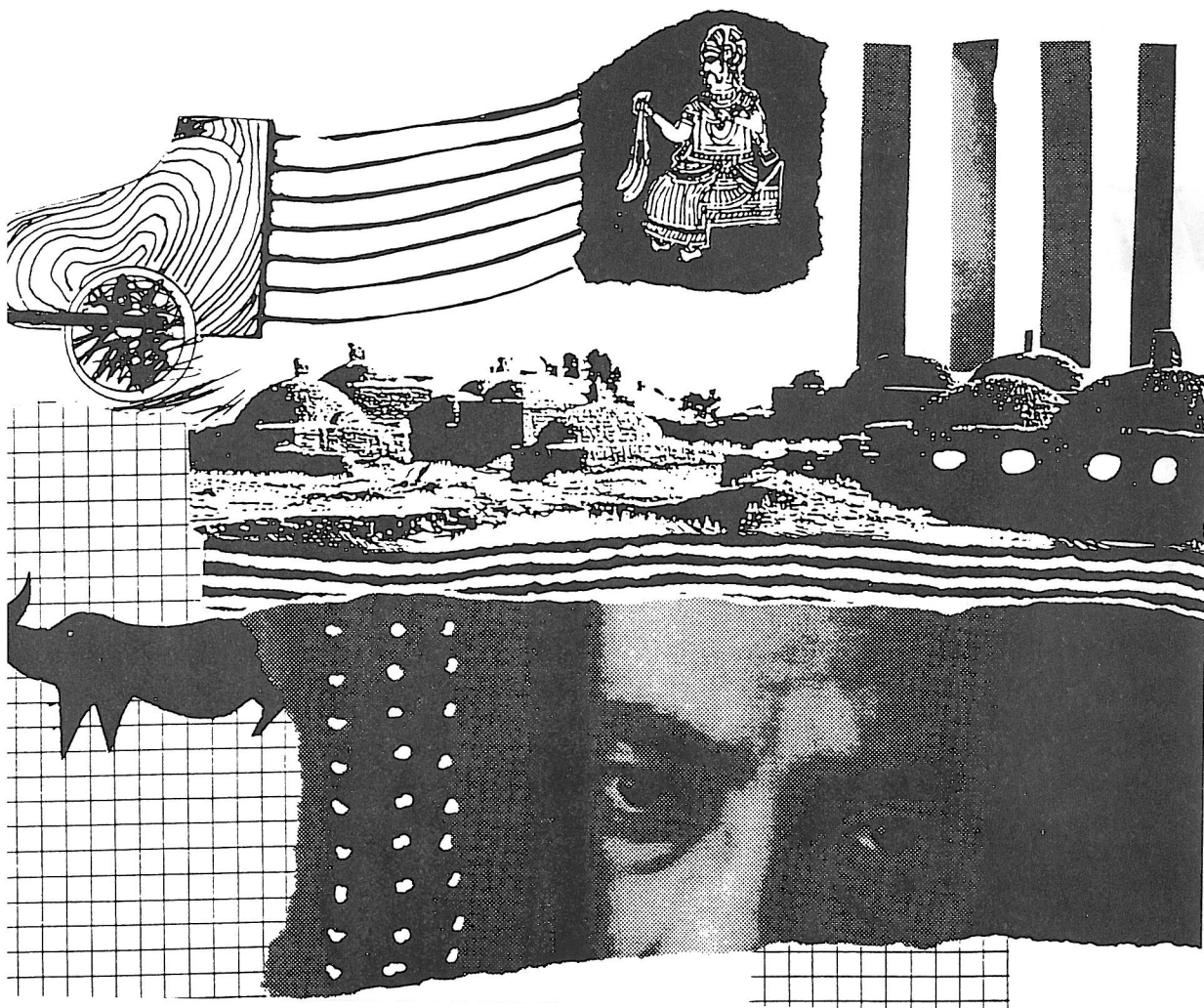


رنه گنون

و معنای واقعی سنت

محمود بینا مطلق

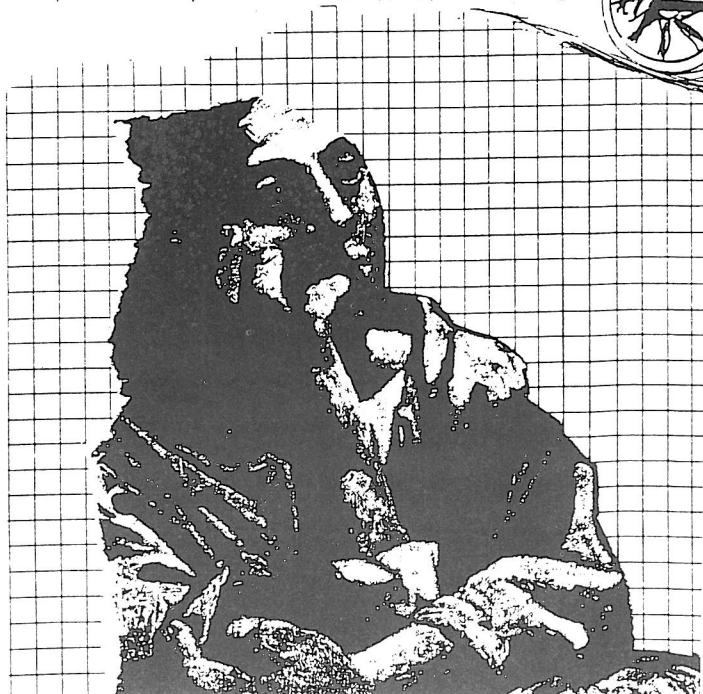


حضرت عیسیٰ (ع) فرموده است: «وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را بر روی مردم می بندید. زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می شوید» (انجیل متی ۱۴-۱۳/۲۳). اتهام اساسی آن حضرت علیه ایشان این بود که آنان دستوره‌های خداوند را فراموش کرده بودند و به رسوم انسانها چسبیده بودند؛ فقدان عجیب از حس نسبتها! «هر که به هیكل قسم خورد باکی نیست، لیکن هر که به طلای هیكل قسم خورد باید ادا کند».

آن حضرت می فرماید: «کدام افضل است؛ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می سازد؟!» حضرت عیسیٰ (ع) درباره کیشهای مسیحی چیزی نگفتند؛ چون آنان هنوز وجود نداشتند. قرآن مجید به آنان نیز می پردازد: «ان کثیراً من الاحبار و الرهبان لیکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله» (سوره ۹ آیه ۳۴).

و حضرت پیغمبر (ص) فرمودند که هر چه یهودیان و مسیحیان کردند (منظور ایشان کارهای ناشایست بود) از امت من هم کسی پیدا شود که آن بکند.

منظور من از نقل این گفته ها نخست این است که ما باید از وخامت وضع آگاه شویم و سنگینی بار مسئولیت را به خوبی حس کنیم و از خداوند بخواهیم که: «ما را به آزمایش مینداز، بلکه ما را از شررها ساز» و یا «اهدنا الصراط المستقیم». و دلیل دوم، نزدیک شدن به موضوع کنفرانس است.



چنانچه بخواهیم تجدد را از دیدگاه «الهیاتی» مورد بحث و بررسی قرار دهیم، باید آن را با معیار کتابهای آسمانی بسنجیم. یکی از نکات اساسی، دکترین آدوار است که رنه گنون در کتاب خود تحت عنوان «بحران دنیای متجدد» به آن اشاره کرده است. طبق تعلیمات همه ادیان - بعضی با صراحت بیشتر مانند آیین هندو و برخی با صراحت کمتر - گذشت زمان از یک الگوی دوری پیروی می کند که با یک عصر طلایی آغاز می شود و بعد به سوی پایین، تا انتهای «عصر آهن» (یا به گفته هندوها، Kali-yuga = عصر تاریک) ادامه می یابد. صریح ترین صورت بندی این تعلیمات در مغرب زمین، نزد افلاطون یافت می شود. افلاطون در کتاب «مرد سیاسی» در جایی می نویسد: در آغاز، خداوند خودش بر عالم به طور مستقیم حکومت می کرد (در عصر کروئوس)؛ سپس آن را به خود واگذار کرد. اما عالم نخست هنوز همراه با نظم به گردش خود ادامه می دهد، ولی کم کم بی نظمی در آن آشکار می شود تا به جایی می رسد که اگر خداوند به آن نرسد از هم می پاشد. در این زمان «خداوند که این نظم را آفریده دوباره سکان کشتی را به دست می گیرد و عالم را به نظم برمی گرداند».

و همچنین در کتاب «جمهوری»، افلاطون پس از توصیف مدینه آرمانی، فوراً به این مسأله می پردازد که این مدینه چگونه از بین خواهد رفت. حتی این کشور آرمانی نمی تواند برای همیشه برپا بماند؛ «چون هر حادثی محکوم به زوال است.»

بدین ترتیب، به عنوان ارزیابی اولیه، شاید بتوان گفت که «زمان ما» به اخیرترین دوره های عصر تاریک، بسیار شبیه است. من در اینجا قصد ندارم که مانند شاهدان یهوه (Jehova's Witnesses) به شما وقت دقیق ارائه کنم، یا این که بگویم من حجتی هستم. امروزه صحبت کردن درباره هر مسأله و موضوعی بسیار مشکل شده است. زیرا کلمات به قدری مورد سوءاستفاده قرار گرفته اند که تداعی معانیهای نادرست، معنی واقعی هر کلمه را لوث کرده است. مثلاً اگر از آخر زمان صحبت کنید، می گویند شاهد یهوه یا حجتی است؛ اگر از ایزوتریسم (esoterism) صحبت کنید فوراً فرقه های شبه معنوی به خاطر می آیند که کتابهایشان کتابفروشیهای اروپا را پر کرده است و عجیب ترین مطالب را به عنوان تعلیمات معنوی به خورد خواننده می دهند؛ و اگر از سنت حرف بزنی خطر متهم شدن به ارتجاع و هزار چیز دیگر در پیش است. ولی همه اینها به نحوی از منطق خاص خود پیروی می کنند: آیا نباید - همان گونه که در انجیل پیش بینی شده - نزدیک به آمدن مسیح واقعی، مسیح های دروغین (دَجَال) بیایند؟ به همین ترتیب تعلیمات بدلی از «آخر زمان»، با پدیدار شدنشان نشان می دهند که آخر زمان



نزدیک است.

در جمله‌های قبل به این نکته اشاره کردم که به عنوان ارزیابی اولیه، می‌توان گفت که در مراحل نهایی «عصر تاریک» زندگی می‌کنیم. به عنوان بهترین دلیل بر این مدعا می‌توانم به این نکته اشاره کنم که درست عکس این موضوع، مورد اعتقاد عموم است. تکامل، پیشرفت، نظم جدید جهان و یا حتی «دین عصر جدید» بتهایی هستند که با شور بسیار مورد پرستش عام قرار گرفته‌اند. زمان حضرت نوح(ع) را به خاطر بیاورید؛ چه کسی به نوح اعتقاد داشت؟ با وجود این، حضرت عیسی(ع) فرموده‌اند که آخر زمان هم همان‌گونه خواهد بود: «همان‌گونه که در ایام نوح بود، همان‌گونه نیز آمدن فرزند انسان خواهد بود.»

در واقع، اگر بخواهیم وجه اشتراکی برای تمایلات رایج و نیروهای حاکم بر دنیای جدید پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم این وجه اشتراک، «دور شدن از خدا» است. «انسان را چنان در زندگی دنیایی غوطه‌ور ساختند که فرصت فکر کردن به سرنوشت روح نامیرای خود را نداشته باشد.» و این امر به دو نحو انجام می‌پذیرد: در جهان اول بدین ترتیب که بشر با سیلی از سرگرمی‌های دنیایی رو به رو می‌شود که تشتت حاصل از آن، فرصتی برای فکر کردن به او نمی‌دهد؛ و اگر هم اتفاقاً کسی چیزی معنوی تر خواسته باشد لشگری از تعلیمات «باطنی» دروغین و معلمان دروغین تر حاضر به خدمت هستند تا آنچه را که او می‌خواهد به قیمتی ارزان به او ارائه دهند. من چندی پیش در آلمان، در یک مجله کاتولیک نام کتابی را دیدم که نشان می‌داد تنها در آلمان ۶۰۰ فرقه از این نوع موجود است. در جهان سوم این نکته به نحوی خشن تر انجام می‌گیرد. انسان باید صبح تا شام به دنبال نان روزمره بدود و بدین ترتیب، اصلاً فرصت فکر کردن به آخرت پیدا نمی‌کند.

پس از این مقدمه، به موضوع سخنرانی خود تحت عنوان «رنه گنون و معنای واقعی سنت» می‌پردازم. رنه گنون در سال ۱۸۸۶ در فرانسه متولد شد و در سال ۱۹۵۱ در مصر از دنیا رفت. او بنا به گفته خودش، پس از افزون بر چهار قرن فراموشی تعلیمات اُتو تریکی در اروپا، اولین کسی است که دوباره این حقایق را به یاد آورد. وی بر این باور بود که تنها راه رهایی از «بحران دنیای متجدد» همان بازگشت به سنت و برقراری دوباره سلسله مراتب ارزشی سنتی در جمیع شئون زندگی است. نزد وی سه مفهوم اساسی وجود داشت که عبارتند از: متافیزیک محض، سنت، و اُتو تریسم. منظور گنون از «متافیزیک»، علم اصول اولی است. کلمات او را باید به معنای دقیق و ریشه‌ای گرفت. بدین ترتیب، مفهوم جمله ساده «علم اصول اولی» - از آنجا که اصول اولی و به



طریق اولی، اصلِ اعلیٰ متعالی اند۔ این طور خواهد بود که این دانش نمی تواند توسط انسان و با ابزارهای انسانی کسب شود و می بایست توسط خود اصل اعلی به او وحی گردد. با توجه به همین نکته است که اهمیت سنت آشکار می شود و طبق این تعریف به منشأ الهی سنت و به لزوم حفظ و انتقال آن بدون انحراف و اضافات پی می بریم. «خدا را هیچ کس ندیده؛ فرزند یگانه که در دامان پدر است به ما خبر داده» (انجیل یوحنا).

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَيْنا لِهَذَا و ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا ان هَدَيْنا اللَّهُ»؛ «منزه باد خدایی که ما را بر دین رهنمون ساخت که ما هرگز به آن راه نیافتیمی، اگر خدا ما را راه نمی نمود» (سورهٔ ۷ آیهٔ ۴۳). گنون در کتابش به نام «L'ésoterisme de Dante» (ازوتریسم نزد دانته) می نویسد: «متافیزیک محض نه رومی است نه مسیحی، بلکه جهانی (universal) است». و در واقع چنین نیز می باید باشد؛ چون خدا یکی است: «اللَّهُ الْهُنَا، اللَّهُ أَحَدٌ» (سفر تثنیه)؛ «قل هو اللَّهُ أَحَدٌ» (قرآن، سورهٔ اخلاص) و یا: «هیچ کس خوب نیست مگر یکی؛ خدا» (انجیل). و این همان تعلیمات «وحدت درونی ادیان» است.

سنت، اصولاً دارای دو بُعد است: یکی افقی و دیگری عمودی؛ که ما برای آن دو،

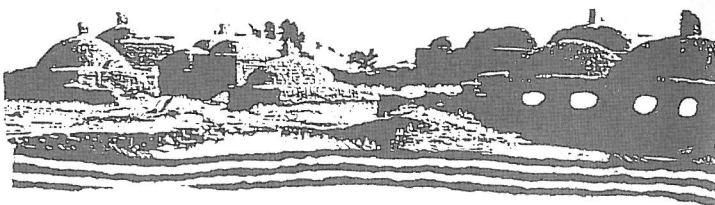
دو کلمهٔ شریعت (Exoterisme) و راه

باطن (Esoterisme) را به کار می بریم.

شریعت (Exoterisme) بیان خود را در

الهیات می یابد و متافیزیک محض متعلق به

راه باطن (Esoterisme) است. در نظر



گنون رابطهٔ این دو، مانند ارتباط میان بدن و دل است. به عنوان مثال، به بوناونتورا (Bonaventura) اشاره می کنم که می گوید: هر جمله ای از کتاب آسمانی دارای چهار معناست: لغوی، اخلاقی، «الهیاتی» و عرفانی. الهیاتی به این معناست که به چه چیز باید معتقد بود، و معنای عرفانی به ما می آموزد که چگونه نفس می تواند با خداوند متحد گردد. در یهودیت راه باطن (Esoterisme) در «قباله» متجلی شده، و در اسلام در عرفان محض؛ که می توان به مولانا جلال الدین رومی و ابن عربی به عنوان بزرگترین نمایندگان آن اشاره کرد.

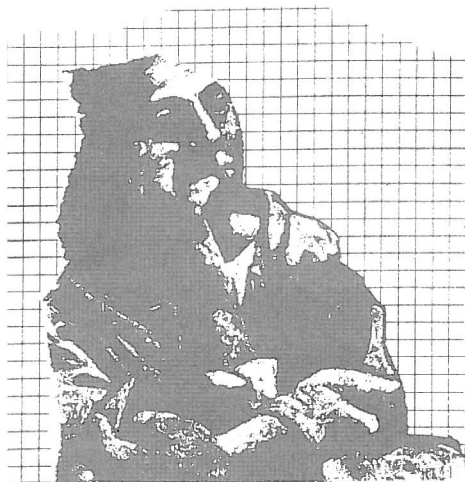
«متافیزیک» نزد گنون، ربطی به «سیستم های فلسفی» ندارد و «ابزار» کسب آن «عقل جزئی

(=فکر) نیست، بلکه عقل (intellect) است که در عرفان از آن به چشم دل یاد می شود. من در

اینجا به مطلبی از گنون در کتاب «بحران دنیای متجدد» اشاره می‌کنم: «نکته‌ای مطلقاً اساسی است ... [و آن این] که شهود عقلانی، که تنها توسط آن، دانش متافیزیکی قابل کسب است، هیچ چیز مشترکی با آن شهودی که معمولاً از آن صحبت می‌شود ندارد. دومی مربوط به حوزه محسوسات، و پایین‌تر از عملکرد عقل جزئی است؛ حال آن که اولی، که متعلق به عقل محض است، برعکس، بالاتر از عقل جزئی است. امروزها که از هیچ چیز ورای عقل جزئی (reason) اطلاعی ندارند، حتی قادر به [دستیابی به] تصویری از آن نیز نیستند، حال آن که تعلیمات دوران باستان و قرون وسطی ... نه تنها به وجود شهود عقلانی قائل بودند، بلکه به حاکمیت آن بر جمیع قوای عقلانی نیز معتقد بودند. این نکته بیانگر آن است که چرا قبل از دکارت «راسیونالیسم» (Rationalisme) وجود نداشت.»

در آغاز گفته شد که وجه اشتراک گرایشهای حاکم بر دنیای جدید «دوری از خدا» است. این گرایش به نحو احسن در قلمرو علوم امروزی دیده می‌شود؛ بدین ترتیب که این گرایش به پیدایش علمی کمک کرده که امروزه تنها [چیزی است که] به عنوان علم پذیرفته می‌شود و این علم در نظر گنون چیزی جز «علم ناسوتی» در مقابل «علم قدسی» نیست. گنون در کتاب «بحران دنیای متجدد» در فصلی تحت همین عنوان می‌نویسد: «شهود عقلی در تمدنهایی که ویژگی سستی دارند، همچون اصلی تلقی می‌شود که سایر امور را می‌توان بدان متناسب دانست. به تعبیر دیگر، مکتب متافیزیک محض اصالت دارد و سایر امور به صورت نتایج یا کاربردهای آن در

مراتب مختلف واقعیت مشروط، با آن مرتبند. این امر، بویژه، در مورد نهادهای اجتماعی صادق است، ولی درباره علوم ... نیز صدق می‌کند. ... بدین قرار، تا آنجا که به علوم مربوط می‌شود، دو تصور کاملاً متفاوت و حتی منافی یکدیگر وجود دارند که آنها را می‌توان به ترتیب، تصور سستی و تصور جدید خواند. ... بینش جدید با جستجوی قطع پیوند میان علوم و اصول متعالی ... آنها را از هر گونه معنای عمیق‌تر، تهی ساخته است ...». گنون اضافه می‌کند که «باید کاملاً روشن شده باشد که ما در صدد طرح این دعوی نیستیم که هیچ نوع معرفتی، هر قدر پست و متنزل باشد، فی‌نفسه مشروع نیست؛ آنچه مشروعیت ندارد صرفاً سوء استفاده‌ای است که وقتی موضوعاتی این





چنین کلّ فعالیت بشر را به خود اختصاص می دهند، صورت می بندد .

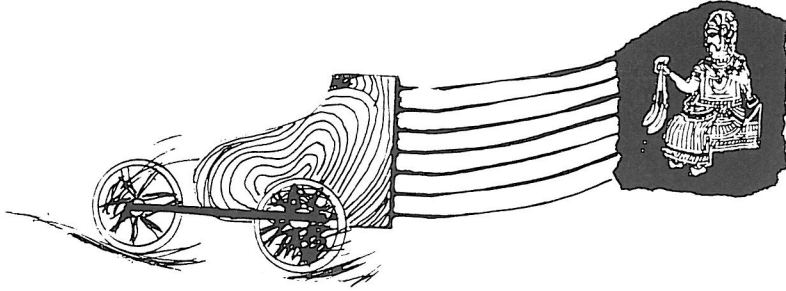
بدین ترتیب می بینیم که علم امروزی با جریان کلی «دوری از خدا» به خوبی هماهنگ است . متأسفانه امروزه افراد دینی هم اجازه داده اند که این علم از آنها زهره چشم بگیرد؛ این افراد خود را در مقابل این علم باخته اند و می کوشند تا دین را براساس فرضیه های «علمی» توجیه کنند - مانند تیار دو شاردن (Teillard de Chardin) و افرادی همچون وی - و بدین ترتیب اگر فقره ای از معتقدات قابل توجیه نبود آن را به دور می اندازند و می خواهند با این کار از دین «اسطوره زدایی» کنند؛ حال آن که باید عکس این رویه، حاکم باشد و فعالیت های علمی توسط دین کنترل شود . من در اینجا درباره این موضوع که «تمییز ارواح» چگونه باید باشد، مثالی می زنم . مهندسی ژنتیک را در نظر بگیرید و به این آیه قرآن مجید نیز توجه کنید . در قرآن چنین آمده است که وقتی خداوند شیطان را به علت سرکشی از درگاه خود می راند، شیطان گفت : «من گمراهشان خواهم کرد و آرزوها به دلشان می اندازم و بر آن می دارمشان که گوش چهارپایان را ببرند و بر آن می دارمشان که خلق خدا را تغییر دهند .» (سوره مریم، آیه ۱۱۹)

هر که گوش شنوا دارد بشنود!

\* . \* . \*

در پایان به طور خلاصه بگویم که تمام کار دوران زندگی رنه گنون یک ارزیابی متافیزیکی از تجدد است و آن را - دنیای جدید را - در نور تعلیمات سنتی به عنوان مرحله نهایی یک حرکت به سوی پایین مشخص می سازد که ویژگی اصلی آن نفی هر چیز معنوی است . راه خروج از این پرتگاه، در نظر گنون، بازگشت تام و تمام به سنت است و تعمق در آن به کمک متافیزیک محض صورت می پذیرد . نزدیکی ادیان به یکدیگر، یا به اصطلاح، تشکیل «جبهه واحد» امر بسیار مهمی





است. منظور گنون از این تقریب، احترام متقابل و درك این نکته است. دست کم برای زبده متفکران. که همه ادیان صورتهای مختلفی هستند که خداوند، خود، برای به تجلی رساندن حقیقت واحد الهی برگزیده است. تنها ادعای انحصارطلبی است که باید کنار گذاشته شود و این ادعا هم مابه ازای عینی در ادیان ندارد، بلکه منبعت از عنصر سوپژکتیو موجود در هر مذهب است؛ به عبارت دیگر، مؤلفه ای سوپژکتیو از ایمان است.

اکنون به اختصار، بعضی از آثار گنون را نام می برم (تاریخ داده شده، تاریخ چاپ اول هر اثر است).

تحلیلی تام و تمام از تجدد و ریشه یابی آن (در دو کتاب):

- بحران دنیای متجدد (۱۹۲۷) و سیطره کَمیت و علایم زمانها (۱۹۴۵)؛

دو کتاب درباره هندوئیسم (که در اولی بحث کاملی از سنت و علوم سنتی شده و در دومی

نمونه زیبایی از تعلیمات متافیزیکی محض - ودانته - ارائه می شود):

- مقدمه ای عمومی بر مطالعه دکترین های هندو (۱۹۲۱)؛

- انسان و آینده اش (صیرورتش) از دیدگاه ودانته (۱۹۲۵)؛

گنون دو کتاب بسیار مهم انتقادی و توصیفی دیگر هم دارد که در این دو کتاب جریانهای

خرافی و شبه معنوی را کاملاً بر ملا می سازد:

تئوزوفیسم؛ تاریخ یک دین دروغین (۱۹۲۸) و اشتباه احضارگران ارواح (۱۹۲۳).

چون زبان ازوتریسم، سمبلیک و نمادین است و درك سمبلها و سمبلیسم توسط راسیونالیسم

از دست رفته است، به همین دلیل، گنون در مقالات متعدد به این موضوع پرداخته است. وی

همچنین کتابی دارد به نام سمبلیسم صلیب (۱۹۳۱). مجموعه ای از مقالات وی نیز پس از مرگش،

در سال ۱۹۶۲ تحت عنوان «سمبلهای اساسی علم قدسی» به چاپ رسیده است.

